

شر بنیادین و مسئولیت اخلاقی در فلسفه کانت

فاضل بوستان*

محمد شگری**، علی مرادخانی***

چکیده

کانت در دین در محدوده عقل تنها، این نظریه را ارائه می‌دهد که طبیعت انسان اساساً واجد یک شر بنیادین است. استدلال کانت برای شر بنیادین، عمدتاً از دو بخش تشکیل شده است؛ یکی میل ذاتی انسان نسبت به شر و دیگری ادعای فراگیر بودن شرارت بنیادین. کانت با نفی نظریه گناه نخستین، اصرار می‌ورزد که شر بنیادین مشخصه ناگزیر طبیعت انسان است، ولی مسئولیت اخلاقی آن بر عهده ماست. چرا که ما آزادانه آن را انتخاب و از آن پیروی می‌کنیم. کانت ادعا می‌کند که استعداد یا میل ذاتی در یک عامل منطقی و محدود یک اصل یا عملی ذهنی است که به سمت شر گرایش دارد. شر بنیادین، هم میل ذاتی و هم کنش اخلاقی است؛ یک وضعیت متناقض که باعث شده است مفسران آن را ناسازگار با سایر نظریات اخلاقی کانت دانسته و آن را رد کنند. هدف این مقاله، نقدی بر مفهوم شر بنیادین از منظر کانت و ارتباط آن با اختیار و مسئولیت اخلاقی است؛ زیرا نسبت دادن شر بنیادین به آزادی فردی، آغاز موضع استقلال اخلاق است.

کلیدواژه‌ها: کانت، شر بنیادین، مسئولیت اخلاقی، میل ذاتی، گناه نخستین.

* دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، fboostan@gmail.com

** استادیار فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال (نویسنده مسئول)،

mohammadshokry44@gmail.com

*** دانشیار فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، dr.moradkhani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۲

۱. مقدمه

بی‌شک در سیر تحولات تاریخ اندیشه فلسفی و در مبانی نظری فلسفه اخلاق و فلسفه دین، تبیین مسئله «خیر و شر» (Good and Evil) موضوعی بسیار مهم و همواره مورد توجه بوده است. مسئله شر آن‌قدر مهم است که برخی فلاسفه این مسئله را مهمترین و سخت‌ترین مشکلی می‌دانند که همواره اندیشه آدمی را به خود مشغول داشته و پاسخی قاطع و قانع‌کننده پیدا نکرده است.

دیدگاه کانت درباره «شر بنیادین» (Evil Radical) بسیار مسئله‌ساز و مهم است. کانت مشخصاً ادعا می‌کند که «انسان با میل ذاتی و با ترجیح تمایلات و حس خویشتن‌خواهی یا حب نفس نسبت به حقوق اخلاقی متولد می‌شود». کانت با وجود توصیف شر بنیادین به‌عنوان یک میل ذاتی ادعا می‌کند که «انسان همواره در موضع انتخاب است و موقعیتی را که او تصدیق یا رد می‌کند مسئول توانایی یا عدم توانایی او در اعمال قانون اخلاقی است» (کانت، ۱۳۹۸: ۶۷). بسیاری از مفسران نظر کانت درباره شر بنیادین را به‌عنوان نظریه‌ای مهم و مؤثر رد کرده‌اند و اظهار می‌دارند که این نظریه، تابعی از موضع دینداری زمان کانت بوده و یا دست‌کم قابل تقلیل به یک ادعای انسان‌شناختی است. در دین در محدوده عقل تنها، کانت سعی دارد این واقعیت را بیان کند که اراده شخص کاملاً منطبق با قانون اخلاقی نیست بلکه با نوعی تعارض درونی، ابعاد تعهد و بازخورد آن در انگیزه‌های درون ذهنی مشخص می‌شود. در اراده انسان (برخلاف اراده مقدس) هیچ چیز، انطباق با قانون اخلاقی را تضمین نمی‌کند. اهمیت اراده توأم با انگیزه و واکنش‌های درون ذهنی، عهده‌دار هماهنگ کردن فرد با قانون اخلاقی است (McMullin, 2013: 52). کانت ادعا می‌کند که زمینه تعیین‌کننده اراده ذهنی، می‌تواند یا قانون اخلاقی و یا انگیزه خویشتن‌خواهی باشد. گرچه قانون اخلاقی همیشه بی‌قید و شرط است، اما با این وجود، اراده برای اعمال انگیزه‌های متفاوت، تعیین‌کننده است.

این قانون به‌نحو غیرقابل مقاومت به‌موجب خصلت اخلاقی انسان، در وجود او نفوذ می‌کند و تا زمانی که انگیزه دیگری در مقابل قانون وجود نداشته باشد انسان آن را به‌عنوان زمینه کافی تعیین اراده، عالی‌ترین اصل اخلاقی خود قرار می‌دهد؛ یعنی اخلاقاً یک موجود خیر است. به هر حال انسان به‌همین نسبت به‌موجب خصلت طبیعی خارج از مسئولیتش، متکی بر انگیزه‌های حسی و (به‌موجب اصل درون‌ذهنی خویشتن‌خواهی) این انگیزه‌ها را نیز به‌عنوان اصول رفتاری خود می‌پذیرد (کانت، ۱۳۹۸: ۷۲).

کانت می‌گوید که هیچ دلیلی برای مستثنی کردن کسی از میل به شرارت وجود ندارد (ظاهراً کانت، مسیح را از این امر مستثنی می‌کند) وی ادعا می‌کند که این امر، منطقی است و براساس تحقیقات انسان‌شناختی، فرض بر این است که هر کسی، میل به بدی دارد؛ هر چند که اعمال زشتی انجام نداده باشد. با این حال، به نظر می‌رسد که این ادعا نیازمند استدلال استقرایی است و نه شواهد تجربی، که کانت درخواست می‌کند. شواهد تجربی ممکن است نشان دهند که شرّ و پلیدی گسترده است، اما نمی‌تواند فراگیری و عمومیت کامل آن را توجیه کند.

پرسش مهم این است که چرا مفهوم شرّ بنیادین در تئوری اخلاقی کانت نسبت به آنچه به‌طور معمول در مسیحیت رایج است، محل تأمل بیشتری دارد. توجیه نحوه رفتار و عمل یک فرد که مسئولیت اخلاقی (Moral Responsibility) عملی را می‌پذیرد که قبلاً توسط قانون اخلاقی تأیید شده است و با این حال مایل به اولویت‌بندی مشوق‌های دیگری نیز هست. انسان با مسئولیت‌پذیری اخلاقی در برابر امری که در بادی امر، بین انگیزه و میل ذاتی از یک سو و قانون اخلاقی از سوی دیگر، اتفاق می‌افتد، شرارت بنیادین را به آزادی خویش نسبت داده و خود را به یک عامل اخلاقی واقعی تبدیل می‌کند. بنابراین، «شرّ بنیادین» باید به عنوان یک رفتار تجویزی شناخته شود، نه صرفاً یک امر توصیفی؛ به این معنا که اگر کسی مسئول شرط اخلاقی خود باشد، باید رفتار خود را طبق آن قاعده تفسیر کند. تنها با لحاظ چنین عملی است که می‌توانیم خود را پاسخگوی توفیق و یا ناکامی اخلاقی خود بدانیم؛ با این فرض که ما موجودات ناقصی نیز هستیم.

۲. مسئولیت اخلاقی

کانت بر ضرورت فلسفه اخلاق بسیار تأکید می‌ورزد؛ زیرا مادامی که ما شناختی از ماهیت تکلیف نداشته باشیم، نمی‌توانیم اعمال اخلاقی خود را درست تشخیص دهیم. از نظر کانت برای این که فعلی از دیدگاه اخلاقی خوب باشد، صرفاً مطابقت با قانون اخلاقی کافی نیست، بلکه باید از سر تکلیف و قانون اخلاقی باشد. طبق نظر کانت، یک قاعده کلی اخلاقی وجود دارد که همه افعال اختیاری باید براساس آن انجام شوند. به عبارت دیگر، این قاعده همه وظایف اخلاقی ما را مشخص می‌کند. در این اصل و قاعده اخلاقی فقط یک بایسته وجود دارد و آن اینکه «تنها بر پایه آن آیینی رفتار کن که درعین حال بخواهی که

قانونی عام باشد» (Kant, 2002: 37). یا به عبارت دیگر «چنان عمل کن که گویی بناست که آیین رفتار تو، به اراده تو، یکی از قوانین عام طبیعت شود» (Ibid: 38). کانت این قاعده و اصل اخلاقی را «امر مطلق» می نامد. بنابراین، اصل اخلاقی، انجام هر فعلی تنها در صورتی شایسته است که بر طبق این قاعده و اصل باشد؛ یعنی بتوان فرض کرد که آن فعل، به صورت قانون عام درآید به گونه ای که فرض انجام آن فعل، توسط تمام انسان ها، مستلزم تناقض یا مغایر با قوانین طبیعی نباشد. بنیان اخلاقی کانت بر این امر استوار است که اخلاقی زیستن، یک ضرورت مطلق است. این دیدگاه بنیادگرایانه، اساس نظریه اخلاقی کانت را تشکیل می دهد.

متفکرانی که نظر به مبانی و بنیان تفکر دارند عموماً بنیادگرا (Rigorisist) نامیده می شوند؛ تعبیری که در بادی امر کمی زمخت و خشن به نظر می رسد اما در واقع، توصیفی ستایش آمیز می تواند باشد. به زعم کانت لاقید (latitudinarianism) دینی هیچ مناسبتی با طبع اخلاقی ما ندارد. کانت به عنوان نخستین پیامد لاقیدی دینی، استدلال می کند که سرشت ما می تواند به جای انتخاب خیر اخلاقی، بی تفاوت باشد (Irwin, 2011: 315).

کانت می گوید چنانچه قانون اخلاقی، در ما انگیزه ای برای حق انتخاب ایجاد نکند، بی تفاوتی اخلاقی امکان پذیر خواهد بود و این امر رافع مسئولیت اخلاقی است. لذا قوه انتخاب نمی تواند نسبت به قانون اخلاقی بی اعتنا باشد، زیرا عقل عملی ما (اراده) مستمراً به قانون اخلاقی به عنوان یک انگیزه و به عنوان قوه ای که مطالبات به حقی را در ما ایجاد می کند، توجه و التفات دارد. کانت تأیید می کند که محال است فرد اخلاق گرا از لحاظ اخلاقی بی مسئولیت بوده و از همه انتخاب های اخلاقی خویش صرف نظر کند. ما عامل اخلاقی هستیم و عمل اخلاقی ما همان چیزی است که به عنوان یک وظیفه مشخص شده است. لذا کانت تأکید دارد که انسان از نظر اخلاقی نمی تواند بی تفاوت و بی مسئولیت باشد، زیرا اخلاق اطاعت بی قید و شرطی را خواهان است.

از سوی دیگر اخلاق کانتی «فردگرایانه» (Individualistic) است، به این معنا که توانایی تفکر عقلانی در افراد برای رسیدن به یک زمینه زندگی معنوی و یا حتی تمامی ارزش های اخلاقی فردگرایانه است. همچنین ادعای کانت در تبیین اهمیت حقوق افراد بشر و عدم پذیرش مفهوم مسئولیت اجتماعی و یا احساس گناه، فردگرایی است. اگرچه در بسیاری از جنبه های مهم دیگر، نظریات کانت فردگرایانه نیست؛ با این حال، اخلاق کانت تشخیص می دهد که ریشه های روانی اخلاق در امور اجتماعی هستند. کانت با روسو در رابطه با

شرأخلاقی (آنچه که کانت آن را شرّ بنیادین یا تمایل شدید طبیعت انسانی به شریر بودن می‌نامد) به‌عنوان پیامد شرایط اجتماعی موافق است (Kant, 2002: 166). از نظر کانت، تربیت و اخلاق باید از تعریف انسان، درک و استخراج شود. انسان مختار و مسئول استکمال خویش است.

این مسئولیت اخلاقی، تکلیف او و به معنای اطاعت از قانون اخلاقی است. کانت راه حرکت فلسفی، تربیتی، اجتماعی و اخلاقی مرتبط با روشنگری و نیز راه کسانی چون هگل، شلینگ و شوپنهاور را گشود. آگاهی انسان به تمکین اختیاری در برابر قانون، همراه با محدودیت‌هایی که فقط عقل بر تمایلات تحمیل می‌کند، درواقع، همان احترام به قانون اخلاقی است. لذا عنصر ناب اخلاقی، فراگیر، کلی و بی‌طرفانه است (سالیوان، ۱۳۷۰: ۵۱).

۳. شرّ بنیادین و فراگیری شرّ

نظریه کانت، که در آن انسان‌ها اساساً واجد شرارت بنیادین هستند، در زمانی که وی آن را پیشنهاد کرد به‌سختی به‌عنوان یک نظریه محبوب مورد استقبال قرار گرفت، زیرا برخلاف دیدگاه روشنفکرانه و خوش‌بینانه‌تری که طبیعت بشر را به‌عنوان یک «مخلوق ممزوج» معرفی می‌کرد و در آن انسان‌ها ترکیبی از بد و خوب و خیر و شر بودند قرار داشت.

درحالی که انسان‌ها استعداد طبیعی خوبی برای خوب بودن دارند، با این حال، تمایل به حبّ نفس در انسان مسبب اعمال یک حداکثر ظرفیت غیرقانونی برای فشار بر زیر دستان است. ازاین‌رو از منظر کانت، انسان‌ها اساساً واجد شرارت بنیادین هستند (Allison, 1990: 22).

کانت در دین در محدوده عقل تنها، این مسئله را مطرح می‌کند که طبیعت انسان نوعی «شرّ بنیادین» در خود دارد و توضیح می‌دهد چرا ممکن است شخص آزادانه تصمیم بگیرد، الزامات اساسی آزادی را تابع نوعی حبّ نفس کند. کانت معتقد است «انسان طبیعتاً شرور است و شرّ ضرورتاً در همه انسان‌ها وجود دارد، حتی بهترین‌شان» (کانت، ۱۳۹۸: ۶۸). چنین شرّی را نمی‌توان ریشه‌کن کرد؛ فقط می‌توان از طرق مختلف بر آن فایق شد، ولی همیشه نوعی مقاومت در برابر الزامات اخلاقی همچون یک منبع بالقوه فساد، در درون ما وجود دارد. کانت اصرار می‌ورزد که شرّ بنیادین مشخصه ناگزیر طبیعت انسان است ولی مسئولیت اخلاقی آن بر عهده ماست، چرا که ما آزادانه آن را بر خود تحمیل و از آن

پیروی می‌کنیم. انسان طبیعتاً شرور است حداکثر به این معناست که شر به نوع انسان منسوب است؛ نه به این معنی که بتوان کیفیت شر را از مفهوم نوع انسان و یا از کل وجود او استنتاج کرد که در این صورت از لوازم ذات او خواهد بود بلکه به این معنی که بنا بر آنچه از طریق تجربه در مورد انسان می‌دانیم، به نحو دیگری نمی‌توان در مورد او حکم کرد؛ یعنی می‌توان شر را به نحو درون‌ذهنی در وجود هریک از افراد، حتی بهترین آنها، فرض کرد. پس تمایل به شر نه به عنوان چیزی که به استعداد و میل طبیعی انسان مربوط است بلکه به عنوان امری که می‌توان آن را به انسان نسبت داد، فرض می‌شود؛ در نتیجه باید ریشه در اصول خلاف قانون اراده (اصول غیرقانونی اراده) داشته باشد. اما این اصول به موجب اختیار، باید به عنوان اصول تصادفی لحاظ شوند که از طرف دیگر با کلیت این شر هماهنگ نخواهد بود؛ مگر اینکه عالی‌ترین زمینه درون‌ذهنی تمام اصول رفتار، به نحوی از انحاء با ذات انسانی، پیوستگی تام و عیناً ریشه در وجود انسان داشته باشد؛ پس این تمایل را می‌توانیم تمایل طبیعی به شر بنامیم و در عین اینکه خود انسان باید همیشه مسئول آن باشد، می‌توان آن را شر بنیادی فطری نامید (همان: ۶۷ و ۶۸).

شر بنیادین نباید در استعدادهای و در ظرفیت‌های اخلاقی انسان به عنوان موجودی منطقی و محدود جستجو شود بلکه باید در همه زمینه‌ها و در استفاده انسان از ظرفیت‌های خود و در شیوه زندگی سالم و از طریق قدرت انتخاب آزادانه او یافت شود؛ لذا نمی‌توان از مفهوم طبیعت انسان استنباط کرد که انسان چه میزان خوب و به چه میزان بد است (Wood, 1970:214).

نظریه شر بنیادین کانت، به این بحث اختصاص یافته که وجود یک طبیعت اخلاقی خاص چه معنایی برای انسان بماهو انسان دارد، چرا باید نوعی مقاومت در برابر الزامات اخلاقی، بخشی از طبیعت بشر باشد و به‌رغم ناگزیر بودنش چرا باید مسئولیت آن را بر عهده خود بداند. نظریه شر کانت تلاشی بلندپروازانه با هدف یافتن نوعی معنای اخلاقی برای طبیعت انسان است. کانت مفهومی به مراتب آگوستینی‌تر از شر در دین در محدوده عقل تنها مطرح می‌کند. فرض بگیرد که هر انتخاب غیراخلاقی شخص، باید ریشه در یک دستور بنیادین داشته باشد که برای استفاده عام از آزادی‌اش از آن پیروی می‌کند. این دستور اهمیت نسبی دلمشغولی‌های اخلاقی و حب نفس را برای ما تعیین و بدین ترتیب تمایل اخلاقی کلی ما را مشخص می‌کند. بنابراین کسی که حب نفس را تابع اخلاقیات می‌کند، تمایل به خیر دارد و کسی که عکسش را انجام می‌دهد، تمایل به شر دارد.

از سوی دیگر، نظریه شرّ کانت به بحث درباره «انسان‌شناسی اخلاقی» و بحث مفصل کانت در ارتباط با استعداد‌های متمایز یا همان قوای فعال آزاد که در شکل متحد فاعلیت انسانی با یکدیگر همسو و سازگار می‌شوند می‌پردازد. کانت آمادگی طبعی انسان را حیوان بودن، انسان بودن و شخص بودن برمی‌شمارد. آمادگی حیوان بودن براساس آنکه انسان موجودی زنده است و آمادگی انسان بودن براساس آنکه علاوه بر آنکه موجودی زنده است به صورت هم‌زمان موجودی عقلانی نیز هست و آمادگی شخص بودن یا هویت براساس آنکه موجودی مسئول است و باید در مقابل کارهایش پاسخگو باشد (کانت، ۱۳۸۸: ۶۰). بدین ترتیب کانت سه «استعداد اساسی برای خیر» و سه موازات آن سه سطح «تمایل به شرّ» را برمی‌شمرد. حیوانیت، انسانیت و شخصیت سه استعداد اساسی برای خیر هستند. کانت در برابر این سه استعداد، سه نوع تمایل به شرّ قرار می‌دهد. اول شکنندگی یا ضعف اراده (Frailty) که ضعف اخلاقی اراده است، یعنی آمادگی برای تسلیم شدن در برابر وسوسه‌های حبّ نفس به‌رغم تعهد صادقانه‌مان به اخلاقیات. دوم عدم اخلاص یا همان خبث (Impurity) که بیانگر نوعی اکراه و تزلزل اخلاقی است. اگرچه حجیت قانون اخلاقی را قبول داریم، فقط وقتی واقعاً به انجام وظیفه‌مان می‌پردازیم که آن را در راستای خوشبختی خود ببینیم و سوم شرارت یا اگر بخواهیم می‌توان گفت فساد و تباهی (Depravity) که عمیق‌ترین سطح این تمایلات به حساب می‌آید و همان شرّ بنیادین و مقاومت‌همیشگی در برابر قانون اخلاقی است (کانت، ۱۳۹۸: ۶۵). مقاومتی که در پشت ضعف اراده و خبث نیز وجود دارد. کانت خواهش‌هایی که حیوانیت را تشکیل می‌دهند، اساساً بد نمی‌داند، بلکه بالعکس، اصرار می‌ورزد که باید این نیازها را جدی بگیریم و اینکه نباید این خواهش‌ها را طوری برآورده سازیم که «غایات طبیعی» آنها برآورده نشود یا به بیراهه رود. برای اینکه شهوات سالم ما باید در کار باشد و نوعی خودفریبی آن را حفظ کند. بنا به فرض، برای اینکه این شهوات فاعل را وسوسه کند او باید از قبل، خود را درباره الزامات واقعی اخلاقیات یا آنچه واقعاً به دنبال آن است فریب بدهد. اگر او به وضوح با این حقیقت مواجه شود که اخلاقیات چنین لذاتی را قبیح می‌شمرد، مسلماً چنین وسوسه‌هایی جاذبه خود را از برای غذا و سکس به «رذایل طبیعی» شکم‌بارگی و شهوت‌پرستی جنسی مبدل شود، ضعف اراده دست خواهد داد (ساسمن، ۱۳۸۹: ۲۴-۲۱).

کانت برای گسترش تفسیری که از شرّ بنیادین دارد، مراقب است بین تمایل

طبیعی (propensity) و استعداد (predisposition) نیز تمایز قایل شود.

فرق تمایل با استعداد در این است که، گرچه تمایل هم (به مانند استعداد) می‌تواند فطری باشد اما در واقع نباید آن را به عنوان یک صفت الزاماً فطری تصور کرد؛ بلکه می‌توان آن را (اگر خیر باشد) اکتسابی یا (اگر شر باشد) مجعول خود انسان قلمداد کرد. (کانت، ۱۳۹۸: ۶۴)

۳-۱ نقد نظریه شر بنیادین

به گفته کانت، هنگامی که ما قانون اخلاقی را تابع منفعت خود می‌کنیم، به شدت شرور می‌شویم. نقدی که بر نظریه کانت می‌توان وارد دانست آن است که کانت وجود امیال و تمایلات شرورانه را نادیده می‌گیرد و یک دیدگاه محدود از اصول اخلاقی ممکن را ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، کانت اصول دفاع مشروع و تعصب میهن‌پرستی را نادیده می‌گیرد و حتی به نظر نمی‌رسد جانب احتیاط را هم رعایت کرده باشد. یا یکسان شمردن مواردی مانند تجاوزات همراه با خشونت، قتل و ضرب‌وشتم، با خطاهای معمولی چون دزدی کوچک، نادیده انگاشتن برخی تمایلات شرورانه در وجود آدمی است. چشم بستن بر میزان صدمه به قربانیان خشونت‌های اخلاقی منجر به یک ناکامی نظری برای تشخیص آنچه که درست یا غلط است می‌شود. هر چند قوای اهریمنی چونان رازی سربه‌مهر برای کانت باقی می‌ماند، تحلیل رفتار اجتماعی انسان را می‌توان روزنه‌ای برای ورود به این رازها پنداشت. به عبارت دیگر اصول عملی ما (چه خوب و چه بد) برای ما مهم هستند. از سوی دیگر با ارائه نمونه‌های نقض در رفتار از تربیت شدگان اخلاقی، می‌توان استدلال کرد که همه انسان‌ها از نظر اخلاقی شرور نیستند. حتی در این صورت، احتمال قصور اخلاقی برای آنچه که انسان را به انسان واقعی تبدیل می‌کند، اساسی و ضروری است. ما انسانی را نه به این سبب که افعال زشتی از او سر می‌زند شرور می‌نامیم (برخلاف قانون) بلکه به این دلیل که این افعال چنان شکل یافته‌اند که به ظهور تمینات شیطانی در او منجر می‌شود. از سوی دیگر به تجربه نیز می‌توانیم به افعال نابه‌حقی که از خود ما سر می‌زند نیز پی ببریم با آنکه می‌دانیم مغایر قانون اخلاقی هستند. اما ما نمی‌توانیم قاعده یا اصل اخلاقی خاصی را مشاهده کنیم یا حداقل ما نمی‌توانیم این کار را حتی در مورد خودمان بپذیریم؛ بنابراین حکم نهایی ممکن است این باشد که نمی‌توان براساس تجربه، دریافت که طبیعت شیطانی عامل شرارت اخلاقی در یک انسان شریر است، بلکه لازمه‌اش این است که باید پای

مجموعه اغراض شیطانی یا حتی اصلی اهریمنی که فرد آگاهانه از آنها پیروی می‌کند در میان باشد. پس شرّ اخلاقی نباید دیگر به‌عنوان تخطی از محتوای یک قانون اخلاقی خاصّ در نظر گرفته شود (دروغ نگوید، تجاوز نکنید، و غیره) بلکه به‌عنوان یک موقعیت درونی خاصّ یا یک انحراف خاصّ از اراده که کانت در جاهای مختلف آن را «اصل اخلاقی» (maxim) می‌نامد را باید عامل چنین تخلّفات تلّقی کرد. هدف اصلی ما هم تعیین و توصیف نحوه شکل‌گیری این انحراف در اراده است که خود، منبع شرّ اخلاقی را شکل می‌دهد. وقتی می‌گوییم که این عمل زشت است در واقع منظورمان این نیست که چنین اقدامی یک هنجار یا شکلی از رفتار باشد، بلکه این است که این عمل به‌واسطه یک اراده خاصّ و یا یک اصل خاصّ صورت می‌گیرد. پس برای درک این که شرّ اخلاقی چگونه است، به مقدار زیادی به پیکربندی اراده وابسته است که به‌تنهایی و به‌طور وضوح می‌توان «شر» نامید. کانت در تحلیل خود از شرارت، همان حرکت انقلابی را که در تحلیل مسأله نیکی اخلاقی مطرح می‌کند تکرار کرده است. در واقع از منظر کانت آنچه که در رابطه با ارزش اخلاقی اهمیت دارد، آن چیزی نیست که انجام می‌شود، بلکه این است که چگونه این کار صورت می‌پذیرد. با این حال، عدم تقارنی قابل تأمل میان تحلیل یک اراده خوب و رویکردی که در درک یک اراده بد اتخاذ می‌شود، وجود دارد. در مورد اول، غیرممکن است که استنتاج از یک اقدام ظاهراً خوب - یعنی عملی که با محتوای خاصّ قانون اخلاقی مطابقت داشته باشد و یا حتی از مجموعه‌ای از اقدامات قانونی منتج شده باشد - با یک وضعیّت اخلاقی شایسته کاملاً مطابقت داشته باشد. از منظر فرانسائی رفتار، شاید تفاوتی میان یک اراده خوب یا بد وجود نداشته باشد. ارزش اخلاقی در این معنا است که شکل می‌یابد، زیرا می‌توان ادعا کرد که نظریه کانت از وجه پدیدارشناسی، کاملاً پنهان و حتی غیرقابل دسترس است. لذا به نظر می‌رسد، ارزش اخلاقی ظاهر نمی‌شود و یا خود را پدیدار نمی‌سازد و در آنچه که کانت «دل سیاه یا قلب شریر» می‌نامد، پنهان است (کانت، ۱۳۹۸: ۷۳).

از سوی دیگر، کانت قائل به این است که فراگیری شرارت بنیادین در جوامع انسانی متفاوت است. مجادلات بسیاری در این مورد که دقیقاً استدلال کانت برای شرّ بنیادین چیست و یا اینکه آیا او حتی مجاز است تا چنین استدلالی را ارائه کند یا خیر، وجود دارد. برای حلّ این منازعات لازم است تا مطالعه دقیقی از آثار کانت صورت گیرد. در پاراگراف ۳۲ قسمت دوم، کانت به شکل زیر استدلال خود را مطرح ساخته است: «انسان از قانون

اخلاقی، آگاه است با این وصف گاهی انحراف از این قانون را اصل رفتار خود قرار داده است. «انسان طبیعتاً شرور است» حداکثر به این معناست که شر به نوع انسان منسوب است. (کانت، ۱۳۹۸: ۶۷) بنابراین اگر از ملاحظات فوق این امر استنباط شود که انسان را شرور بنامیم، این استدلال کانت را باید استدلالی استقرایی و پیشین تلقی کرد. در ادامه، کانت می‌گوید «اینکه انسان طبیعتاً شرور است نه بدین معناست که بتوان کیفیت شر را از مفهوم انسان استنتاج کرد» (همان) این ادعا که طبیعت شرور بشریت نمی‌تواند از مفهوم گونه انسانی او استنباط شود، بیانگر این است که این استدلال نمی‌تواند تحلیلی نیز باشد. بنابراین، نظریه شرارت رادیکال کانت تنها می‌تواند یک عبارت ترکیبی پیشین باشد. وود ادعای کانت را در اینجا به عنوان «امری نامحتمل» رد می‌کند و می‌گوید: «چگونه می‌توان استنباط پیشینی از یک رفتار فردی را مبنای متقنی برای همه اصول اخلاقی، نه تنها برای یک فرد، بلکه برای کل جامعه بشری دانست» (Wood, 1999: 286). اما کانت استدلال می‌کند که ما می‌توانیم عمل شرورانه یک فرد را به کل جوامع انسانی تعمیم دهیم. لذا به نظر می‌رسد ادعای کانت مبنی بر فراگیر بودن شر بنیادین محل تأمل بوده و به یک استدلال متقن و مشخص نیاز خواهد داشت.

۴. گناه نخستین و اعمال گناه کارانه

تکوین آموزه گناه اولیه (Original Sin) با داستان هبوط آدم و حوا در باب سوم سفر پیدایش آغاز می‌شود و بر سرپیچی آن دو، از فرمان الهی، مبنی بر نخوردن از میوه شجره ممنوعه اشاره دارد؛ لازم به ذکر است که این باور با توجه به متون اسلامی فاقد اعتبار بوده و اسلام، اعتقادی به این آموزه ندارد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان سکونت آدم در بهشت را مرحله‌ای از آزمایش آدم و آماده‌سازی وی برای ورود به زمین و همین‌طور محرز شدن مقام خلیفه الهی آدم دانسته و بیان می‌دارد که نهی آدم از درخت ممنوعه، نهی ارشادی است، زیرا امر به این منع در بهشت صادر گردید و بهشت هم جای تکلیف نیست. بنابراین رفتار حضرت آدم ترک اولی بوده و منافاتی با عصمت انبیا ندارد. به نظر ایشان مفسده نافرمانی آدم و حوا عصبانی ذاتی بوده و نتیجه آن انتخاب هبوط به دنیا، ترک عالم نور و طهارت و تبعات آن دامن‌گیر خود آن‌ها شد و رسیدن به مقام قرب الهی ماحصل تلاش انسان با درک و تحمل سختی‌ها و گرفتاری‌ها است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۸/۱). بنابراین آموزه گناه نخستین،

آموزه‌ای مشخصاً مسیحی است. «این مفهوم و نظریه، ابداع آگوستین نبود؛ پولس، ترتولیانوس، کوپریانوس و آمبروسیوس آن را پیش از او آورده بودند؛ ولی آگوستین، مهم‌ترین نظریه‌پرداز گناه نخستین، با تاریخی کردن، روانشناختی‌ساختن و بالاتر از همه شهوانی کردن مسئله هبوط آدم، این آموزه را برجسته ساخت» (کونگ، ۱۳۸۶: ۱۰۶). در واقع آموزه گناه نخستین، در دیدگاه آگوستین، بازتابی از دیدگاه پولس قدیس در کتاب مقدس است. به نظر آگوستین، «اگر آدم و حوا گناه نمی‌کردند، نسل انسان نیز سعادت‌مند بودند و در آن صورت، نه هیچ‌کس گناه می‌کرد و نه هیچ‌کس می‌مرد» (آگوستین، ۱۳۹۲: ۵۹۱) ولی گناه آدم و حوا مانع دستیابی بشر به این سعادت شد؛ به همین سبب به تعبیر برخی متفکرین، آگوستین این گناه را گناه «سعادت برانگیز» می‌داند (مجتهدی، ۱۳۷۵: ۹۳). ویژگی خاص نظریه گناه ازلی آگوستین، اغراق وی در مورد تأثیرات هبوط آدم در ذات انسان است. وی چنین تعلیم می‌داد که فساد و تباهی آدم، کامل بوده است و انسان هبوط‌یافته، حتی در اراده خیر ناتوان است. آگوستین گناهان فطری را به بشر نسبت می‌دهد و معتقد است این گناه تبعات جبران‌ناپذیری را برای بشر به همراه داشته است. از آنجا که آگوستین، بحث درباره گناه موروثی و گناه نخستین را از اعمال گناه‌کارانه متمایز کرده است، تحلیل کانت از شر مبتنی بر تمایزی است که آگوستینی‌ها (Augustinian) قائل شده‌اند. تمایزی که کانت بین طبیعت شریر و رفتار زشت (با توجه به اصل اخلاق کانتی) قائل می‌شود، ناظر به تمایز میان گناه به‌طور کلی و قصورهای موردی اخلاقی است. به جای آنکه چنین پنداریم که این گناه اولیه است که زمینه گناه ثانویه را فراهم می‌آورد، باید آن را زمینه‌ساز قصورهای موردی اخلاقی تلقی کرد. گناه اولیه مفهومی کیفی و تبیینی از احساس گناه است که چرایی وقوع قصورهای متعدد اخلاقی را توضیح می‌دهد، به همان صورتی که گناه نخستین، اعمال گناه‌کارانه متفاوت را ممکن می‌سازد. به نظر می‌رسد که این رویکرد (به تعبیر کانتی) وجهی استعلایی دارد به این معنی که احساس گناه‌کار بودن، مقدم بر وقوع قصور اخلاقی نیست. به‌واقع و به‌تعبیر کانتی، شر بنیادین زمینه‌ساز اعمال بد است (Fremstedal, 2014:35).

کانت، آموزه ذاتی بودن گناه موروثی و خطای اولیه را مردود می‌شمارد. بنابراین، از نظر کانت شر ذاتی و بنیادین در سرشت انسان صرفاً به این معناست که هر انسانی به وسیله عمل آزادانه ناشی از اختیار نفس الامری خویش، تمایلی به لحاظ اخلاقی برای انجام عمل شر به همراه خود دارد. این تمایل، به هیچ وجه بطور علی از اجداد دورمان به ما منتقل نشده است. همچنانکه، این تمایل بخشی از استعدادی که از طریق عمل زناشویی به ما

می‌رسد نیز نیست. چنین چیزی نیست که خداوند آن را به ما نسبت داده باشد، بلکه چون نتیجه آزادی عمل ناشی از اختیار نفس‌الامری است، ما به لحاظ اخلاقی مسئول و بنابراین، برای ارتکاب آن از سوی خودمان گناه‌کار هستیم.

اما اکنون منشأ شرور اخلاقی در وجود انسان به هر نحوی که باشد نامناسب‌ترین توجیه و تبیین علت شیوع و استمرار آن، در میان تمام افراد نوع انسان، این است که آن‌را به میراث آباء و اجداد خود نسبت دهیم (کانت، ۱۳۹۸: ۷۶).

۵. استقلال اخلاق و شرایط امکان شر

کانت اخلاق را بر اصل «استقلال و خودمختاری اراده» بنا کرده و با رد نظریه گناه نخستین و تبیین مسئله شر بنیادین و شرایط امکان شر به بحث استقلال اخلاق می‌پردازد. وی در دیباچه کتاب دین در محدوده عقل تنها به این موضوع اشاره می‌کند که

اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم «انسان» به‌عنوان موجودی آزاد است... نه محتاج موجود دیگری بالاتر از انسان است تا تکلیف خود را بشناسد و نه محتاج موجود دیگری غیر از خود و قانون است تا تکلیف خود را انجام دهد. پس اخلاق به هیچ‌وجه، به خاطر خود، به دین نیازمند نیست، بلکه به برکت عقل عملی بی‌نیاز از آن است (کانت: ۱۳۹۸: ۴۰).

ازسویی دیگر، با توجه به تحلیل استعلایی کانت، شر باید شکلی از انگیزه خویشتن‌خواهی برای نادیده‌گرفتن انگیزه اخلاقی باشد. انگیزه اخلاقی، نشان‌دهنده آگاهی ما از قانون اخلاقی است؛ خاصه آنکه ما ندای اخلاقی را در خود، ندایی به حق تلقی می‌کنیم. قانون اخلاقی برای ما انسان‌ها محرکی است که دلیلی در اختیار ما قرار می‌دهد تا با یک‌سو نهادن هر نوع عذر و بهانه‌ای، اخلاقی عمل کنیم. اگر انگیزه‌های اخلاقی نداشته باشیم، نمی‌توانیم پاسخگو باشیم، چرا که در این صورت فقط موجودی طبیعی خواهیم بود نه موجودی اخلاقی؛ بنابراین، عمل هر انسانی (حتی بهترین انسان) فقط به این دلیل شر است که او نظم اخلاقی انگیزه‌هایش را در هماهنگ کردن آن‌ها با شیوه عمل تغییر می‌دهد. کانت انگیزه‌ها و تمایلات خودخواهانه بشر را شرط مطابقت با قانون اخلاق می‌داند.

۶. مفهوم شر

به زعم کانت افعال نیک و بد ما دو سر چشمه کاملاً متفاوت دارند:

الف- انگیزه اخلاقی

ب- انگیزه خویشتن خواهی (حب نفس)

در نظریه کانت، این دو انگیزه، ذات دوگانه ما را منعکس می کنند. درحالی که انگیزه اخلاقی نشان دهنده این واقعیت است که ما موجوداتی آزاد و منطقی هستیم؛ انگیزه خویشتن خواهی نشان دهنده این است که ما موجوداتی احساسی و طبیعی هستیم. از آنجا که هر دو انگیزه، ضروری و برخاسته از طبیعت دوگانه ماست، لذا ما باید هر دو را مطمح نظر داشته باشیم» (Fremstedal, 2014: 29).

کانت براین باور است که موجود انسانی، خواه خوب باشد خواه بد، میان انگیزه‌هایی که دست به دست هم می دهند تا رفتار او را سبب شوند تفاوت قائل شده و تحقق یکی را مشروط به فقدان دیگری می داند و این امر عامل اصلی بروز شر در رفتار آدمی است. براساس نظر کانت، تمامی انسان‌ها به دلیل وجود تمایل به شر در نهادشان شرورند. انسان‌ها اگرچه موجوداتی عاقل محسوب می شوند، درعین حال به دلیل ماهیت محسوسشان محدود هم هستند و این محدودیت آنها موجب می شود انگیزه‌های حسنی خود را بر قانون اخلاقی ترجیح دهند. از نظر کانت این همان امری است که سبب وجود شر در جهان است. کانت بر این باور است که غلبه بر شر به تنهایی در توان انسان نیست و او به این منظور نیازمند همیاری خداوند خواهد بود. اما برای اینکه استحقاق دریافت این موهبت الهی را داشته باشد، خود نیز باید زمینه دریافت آن را آماده کند. او باید تحوّل درونی را در خود ایجاد کند، این تحوّل به شکل گیری اراده نیک در نزد انسان می انجامد، اراده نیکی که واکنشی است در برابر شر بنیادین. معمولاً اصطلاحات خیر، شر، خوب و بد، جزء اصطلاحات اصلی مباحث سنتی اخلاق است. کانت نیز با اینکه بحثی متفاوت با مباحث سنتی درباره اخلاق مطرح می کند از اصطلاح خیر استفاده می کند. به نظر کانت «تنها خیر بدون قید و شرط، اراده خیر است» (Kant, 2009: 9). اراده انسان برای عمل به خیر جدای از اینکه پیامد این اراده چه عملی را برای انسان به همراه خواهد داشت، تنها خیر مطلق است. به نظر او بیشتر چیزهایی که خوب و خیر شمرده می شوند در خوب بودن مشروط اند. هوش، ذوق، دلیری و ثروت را تنها در جایی با ارزش می دانیم که به چیزهای دیگری که ارزشمندشان می دانیم کمک کنند؛ ولی اراده خیر چنین نیست و بدون قید و شرط، نیکوست. در واقع، کانت در فلسفه اخلاق خود، عالمی را خارج از عالم محسوس و واقعی ترسیم می کند و آن عالم درون انسان است و برخلاف عالم محسوس، که قانون و علیت جبری را در آن حاکم

می‌بیند، عالم درون ما دارای اختیار است و شاهد این ادعا همین است که به حکم عقل، خود را برای انجام یا انجام ندادن هر عملی مختار احساس می‌کنیم و می‌توانیم تصمیم بگیریم عملی را انجام دهیم یا ندهیم. کانت بر این اساس، اعمال انسان‌ها را منبعث از دستور شخصی می‌داند. هرکس برای خود می‌تواند دستوری برای اعمالش داشته باشد. اخلاقی بودن اعمال انسان‌ها بر حسب دستوری است که برای اعمال خود اختیار می‌کنند.

در هر عمل شروانه و در هر حله از زمان، بایستی در جستجوی منشأ عقلانی آن بود، گویی که انسان مستقیماً از حالت بی‌گناهی در آن سقوط کرده است. هرچند ممکن است حاصل رفتار قبلی او باشد و یا علل طبیعی تأثیرگذار بر آن بوده باشد، با این وجود هنوز آزاد بوده و این عمل باید همیشه به‌عنوان یک ضرورت اصلی از قدرت انتخاب او مورد داوری قرار گیرد (kant, 1996:86).

۷. نتیجه‌گیری

نظریه شر بنیادین کانت تلاشی بلندپروازانه با هدف یافتن نوعی معنای اخلاقی برای طبیعت انسان است. در این نظریه، تفوق انگیزه خویشتن‌خواهی بر انگیزه اخلاقی که به موجب آن، فرد عمل خود را یک شکست اخلاقی قلمداد می‌کند؛ اولین گام در راستای ارتقای اولویت‌های فردی از طریق تجربه و به‌نوعی آغازگر مسئولیت اخلاقی است. این امر یک انتخاب اخلاقی است که به‌خودی‌خود نمی‌تواند در هیچ چیز، غیر از طبیعت بی‌قید و شرط و آزادی ناشی از اختیار نفس‌الامری قرار بگیرد. انسان به واسطه نوعی درک وجدانی از خیر، در طلب سعادت اخلاقی است. کانت برخلاف نظر آبی کلیسا درباره گناه نخستین، برای توسعه شرحی که از شر بنیادین دارد، مراقب است بین میل در مفهوم عام و استعداد یا میل ذاتی تمایز قایل شود. کانت با استفاده از «میل»، به کلیتی اشاره می‌کند که شامل سه به‌هم‌پیوستگی تحت عناوین حیوانیت، شخصیت و انسانیت هستند. از آنجا که استعداد انسانی به‌خودی‌خود خوب است، تمایل به شر نمی‌تواند در حیوانیت نیز صادق باشد. تمایلات حیوانی بدون شک قادر به داشتن نفوذ بر افراد بشر است، اما با این حال برای انسانی که حیات دارد و در درون یک جامعه رشد می‌کند، ضروری است از این رو، طبیعت نفسانی و شهوات ما به‌سختی می‌تواند انسان‌ها را به شدت شرور کند، شخصیت نیز نمی‌تواند عامل شر باشد. استعداد شخصیت، تعیین قدرت انتخاب بی‌قید و شرط و

انگیزه‌ای برای صورت بستن حداکثری قانون اخلاقی است. اصلی راهنما که کاملاً متضمن سعادت و وابسته به موضوع است؛ لاجرم فساد اخلاقی تنها از طریق یک زمینه خاص و معین امکان‌پذیر است. مسئولیت اخلاقی امری بسیار مهم در حیطه آزادی انسان است که وظیفه مجزا کردن را برعهده دارد و به طور دقیق، تمایل به شر یا خیر را در انسان‌ها به وجود می‌آورد. نظریه شر بنیادین را می‌توان به‌عنوان یک تئوری در نظر گرفت که سعی دارد توضیح دهد که چرا ما تمایل داریم قوانین اخلاقی را زیر پا بگذاریم و اینکه چرا اساساً قانون اخلاقی باید به‌عنوان یک الزام قطعی برای انسان‌ها به نظر برسد. به‌زعم کانت تمایل معمول انسان در گزینش شرارت یا تصدیق یک امر اخلاقی، با میل ناشی از استعداد ذاتی انسانی (تفکر) انجام می‌شود؛ تا جایی که این احتمال به‌طور کلی مشروط به انسانیت است. کانت این استعداد یا تمایل را با «دیالکتیک طبیعی» مشخص می‌کند که در آن نیاز به سعادت و اخلاق، به‌رغم سرشت آشتی‌ناپذیر آنها به‌عنوان انگیزه‌ای برای هر عمل اخلاقی ضروری است. در آخر، نقدی که بر نظریه شرارت رادیکال کانت می‌توان وارد دانست علیرغم نظرات له و علیه که بر این نظریه جنجالی و جذاب وارد شده است را می‌توان به شرح زیر بیان داشت:

۱. موضع کانت در نسبت دادن شر بنیادین به آزادی فردی، آغازگر نظریه وی درباره استقلال اخلاق است.
۲. کانت وجود امیال و تمایلات شرورانه را نادیده می‌گیرد و یک دیدگاه محدود از اصول اخلاقی ممکن را ارائه می‌دهد.
۳. با ارائه نمونه‌های متضاد از رفتار قدیسان اخلاقی، می‌توان استدلال کرد که همه انسان‌ها از نظر اخلاقی شرور نیستند.
۴. شر اخلاقی، نباید به‌عنوان تخطی از محتوای یک قانون اخلاقی خاص در نظر گرفته شود (دروغ نگوئید، تجاوز نکنید، و غیره)، بلکه به‌عنوان یک موقعیت درونی خاص یا نوعی انحراف از اراده انسان نیز می‌تواند به‌خودی‌خود قابل تشخیص باشد.
۵. نظریه کانت درباره شر بنیادین از منظر پدیدارشناسی و بنابر اصطلاحات خود کانت، یک بعد کاملاً ناشناخته دارد به‌گونه‌ای که ارزش اخلاقی همواره در پس‌پرده قلبی سیاه و شریر پنهان است.
۶. این ادعا که طبیعت شرور بشریت نمی‌تواند از مفهوم گونه انسانی او استنباط شود، بیانگر این موضع است که این استدلال نمی‌تواند تحلیلی باشد. بنابراین، نظریه

شرارت رادیکال کانت تنها می‌تواند یک استدلال ترکیبی پیشین باشد. لذا این ایراد مؤثر بر نظریه کانت وارد است که استنباط پیشین از یک رفتار فردی که بتواند مبنای متقنی برای همه اصول اخلاقی جامعه بشری باشد اساساً فراهم نیست.

منابع

- آگوستین (۱۳۹۲). *شهر خدا*. ترجمه حسین توفیقی. چاپ دوم. قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- ساسمن، دیوید (۱۳۸۹). «نظریه شر کانت در باب خطرات حب نفس و پیشینی بودن تاریخ». ترجمه مصطفی امیری. نشریه کتاب ماه فلسفه. شماره ۳۶.
- سالیوان، راجرز (۱۳۷۰). *اخلاق در فلسفه کانت*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: طرح نو.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸). *درس‌های فلسفه اخلاق*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۸). *دین در محدوده عقل تنها*. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: نقش و نگار.
- کونگ، هانس (۱۳۸۶). *متفکران بزرگ مسیحی*. گروه مترجمان. قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۵). *فلسفه در قرون وسطی (مجموعه مقالات)*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.

- Allison, Henry (1990). *Kant's Theory of Freedom*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fremstedal, Roe (2014). *Kierkegaard and Kant on Radical Evil and the Highest Good Virtue*. First published by Palgrave Macmillan.
- Irwin, Terence (2011). *The Development of Ethics A Historical and Critical Study*. Oxford: Oxford University Press.
- Kant, Immanuel (2002). *Groundwork for the Metaphysics of Morals*. Edited and translated by Allen W. Wood. New Haven and London: Yale University Press.
- Kant, Immanuel (1996). *Critique of Pure Reason*. translated by Werners S. Pluhar. Cambridge: Hackett Publishing Company.
- McMullin, Irene (2013). 'Kant on Radical Evil and the Origin of Moral Responsibility'. *Kantian Review*. 18. pp. 49-72.
- Wood, Allen W. (1970). *Kant's moral religion*. London: Cornell University Press.
- Wood, Allen W. (1999). *Kant's Ethical Thought*. Cambridge: Cambridge UP.